

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

### مروری بر جلسات گذشته:

عرض شد که محقق خوئی در باب شرط یک بحث کبروی و یک بحث صغروی ارائه فرمودند. بحث صغروی شان با شیخ این بود که شرط به معنای ربط است. گفتند در همه ی معانی شرط که شیخ بیان فرموده اند ما یک معنا بیشتر نداریم و آن هم ربط است که امروز می خواهیم فرمایش ایشان را بررسی کنیم. در بحث کبروی شان فرمودند که اصلا از حدیث شرط لزوم در نمی آید بلکه این جا وجوب، تکلیفی است. بعد هم به خودشان اشکال کردند که اگر مساله ی عنوان در حدیث "المؤمنون عند شروطهم" سبب می شود که لزوم، لزوم وضعی نباشد خب در "أوفوا بالعقود" هم همین طوری باید باشد. بعد هم جواب دادند که این جا در "أوفوا بالعقود" وصف ایمان سر جمله ی انشائی آمده است و از همان اول انشائی است اما در حدیث شرط سر جمله ی خبری آمده است و در جمله ی خبری می خواهد مناط حکم را بگوید. ما هم توضیح دادیم که به نظر ما متاسفانه تحلیل ایشان از آیه ناتمام است و در این جا حیث خطاب قانونی دیده نشده است.

## ذکر شواهدی از قرآن مجید در اثبات مطالب جلسه ی گذشته:

ولی باز هم تاکید کنیم که در مروری که بر آیات شریفه ی قرآن داشتیم دیدیم اتفاقاً همین طور است. یعنی این تحلیل حضرت امام و علامه طباطبایی این جا تام است. بنده عمداً بعضی از این آیات تشریحی را مرور کردم تا خیالم راحت باشد که این فهمی که از آیه داریم در مقابل فهم محقق خوئی ارائه می دهیم، بررسی شده باشد. مثلاً در آیه ی وضو داریم "یا أيها الذین آمنوا إذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا وجوهکم" یا مثلاً در آیه ی حج عنوان "یا أيها الذین آمنوا" نداریم. بلکه آیه این است "الله علی الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً". در آیه ی صوم "یا أيها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام" داریم. فرمایش بسیار خوب استادمان حضرت آیت الله جوادی به تبع استادشان مرحوم علامه طباطبایی همین است. یعنی فقط شانزده تا "یا أيها الذین آمنوا" در سوره ی مائده دارید که به اصطلاح آخرین سوره است. ولی یک جا جمله ی اسمیه دارید و یک جا جمله ی انشائی دارید. یک جا در تکلیف حج، "الله علی الناس حج البيت" دارید. چون حج امری مرسوم بوده است و اجرایش مشکلی نداشته است. یک جا احکامی مثل وضو که طهارت مائیه است، صوم، قصاص دارید آن جا می گوید "یا أيها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص". اصلاً این عناوین مومنون یا ناس، حیث اجرا دارند. چه در جمله ی اسمیه بیاید مثل "کتب علیکم الصیام" چه در جمله ی انشائی بیاید مثل "یا أيها الذین آمنوا أوفوا بالعقود". این طوری نیست که اگر مومنون سر جمله ی اسمیه بیاید بخواند مناط حکم را بدهد و بعد حکم همه را نگیرد و بدتر از آن بگوییم خطاب همه را نمی گیرد. بعد اگر خطاب نمی گیرد، با قاعده ی اشتراک بخواهیم بگوییم همه هستند! خب این معنایش الغاء خصوصیت

خطاب است. اگر خطاب آن ها را نمی گرفته است چطوری قاعده ی اشتراک آن ها را می گیرد؟! لذا عرض ما این است که در مروری که بر آیات تشریحی داشتیم دیدیم انصافا همین طوری است که امام می گوید. تکالیفی که مرسوم و معمول بوده است مثل حج، عنوان مومنون و مانند آن ندارد. "إن أوّل بیت وضع للناس" یعنی مرسوم است. بعد می گوید "لله علی الناس حج البیت". اما وقتی سراغ حکم قصاص می آید، سر حکم صوم می آید، می گوید "یا ایها الذین آمنوا". لذا انصافا این تحلیل زیبای حضرت امام - که حیث خطاب قانونی اصلا در آن حیثیت قابلیت بعث و انبعاث دیده نمی شود بلکه در این حیثیت خطاب قانونی عناوینی می آید که اجراء را تسهیل می کنند - محکم است. عرض هم کردم که روایات زیبایی در این باب داریم مثل آن چه که آقا امام صادق علیه السلام می فرماید که لذتی که در "یا ایها الذین آمنوا" هست اجراء را آسان می کند. نه این که مساله، مساله ی قابلیت بعث و انبعاث باشد تا خطاب، قید تکلیف شود و بعد بگوییم تکلیف غیر عنوان را نمی گیرد. بعد بگوییم که تکلیف، غیر عنوان را نمی گیرد اما قاعده ی اشتراک می آید و آن ها را می گیرد. پس آیه در تحلیل چه شد؟! خلاصه کم کم باید آثار این حساب های خطابات قانونی و این تحلیل های عقلائی تقنینی که در اصول داریم را در بحث های فقهی ببینیم.

## تأیید رأی مشهور در فهم حدیث شرط:

لذا به نظر ما همان فرمایش مشهور درست و فرمایش محقق خوئی ناتمام است. مشهور هم از حدیث شرط، لزوم فهمیده اند. از "أوفوا بالشروط" لزوم فهمیده اند کما این که از "أوفوا بالعقود" لزوم را فهمیده اند.

## تأییدی اجمالی بر صحت تمسک به حدیث شرط برای اثبات صحت معاطاة:

اگر لزوم درست شد، آن موقع به دلالت التزامی صحت درست می شود. البته اگر ما مثل شیخ مسالهی خروج معاطاة را قائل نشویم. شیخ قائل شد که چون بر عدم لزوم معاطاة اجماع داریم لذا مدلول مطابقی "أوفوا بالعقود" معاطاة را نمی گیرد و به همین دلیل از "أوفوا بالعقود" برای صحت معاطاة استفاده نکرد. کما این که اگر از "أوفوا بالشروط" لزوم درست شد و معاطاة هم داخل آن ماند آن موقع "أوفوا بالشروط" از ادله ی صحت معاطاة هم هست تبعاً لقول المشهور که ما هم به همین قائل هستیم و بعداً اجماعی که شیخ ادعا کرده است را بررسی می کنیم. لذا لزوم مشکلی ندارد و بحث کبروی با آقای خوئی تمام می شود.

## بررسی تفصیلی مدعای صغروی محقق خوئی:

اما بحث صغروی ایشان این بود که فرمودند که شرط در این جا به معنای ربط است بلکه در همه ی معانی اش، ربط است. بعد فرمودند که این ربط، اقسامی دارد .

### قسم اول ربط:

تارةً بالتكوين بين الشيئين است مثل ربط علی - معلولی. مثال خیلی خوبی هم می زنند هم در تنقیح - جلد چهلم از موسوعه - و هم در عباراتشان در مصباح، خیلی خوب مثال می زنند. حالا چون تقریر است هر دو تا را نگاه کنید. آدم بخواهد نسبت بدهد باید خیالش راحت باشد که فرمایش حضرت آیت الله خوئی کامل تلقی شده است. ایشان این جا - در تنقیح - مثال می زنند آن جا - در مصباح - هم مثال می زنند که ما یک ربط تکوینی علی - معلولی داریم. ربط است دیگر. معلول با علتش مرتبط است. این جا مثال می زنند که شرط صدور فعل اختیار از زید، اراده است. فعل اختیاری مرتبط با اراده است. به قول آقای خوئی اراده از اجزاء اخیر علت تامه ی صدور فعل اختیاری است. بعد هم می گویند:

فإن ربط صدور الفعل الاختیاری بالارادة أمر ثبت بالتكوين...

ربط، تکوینی است. هیچ اشکالی ندارد که بگویم شرط تحقق فعل اختیاری، اراده است. اراده که شرط باشد یعنی یک ربطی بین اراده به عنوان یک امر تکوینی و فعل اختیاری وجود دارد.

### قسم دوم ربط:

بعد می گویند که یک فرض دیگر ربط این است که ما ربط را تشریحی بدانیم. ربط تشریحی مثل این که شارع مقدس بگوید صحت صلاۀ مرتبط با طهارت است و تا شما طهارت مائیه نداشته باشید صلاۀ شما محقق نمی شود. پس ربطی بین صلاۀ و طهارت وجود دارد. ایشان می گوید ربط است دیگر! ما همه جا قائل به ربط هستیم. بعد می فرمایند - حالا تمرکز ایشان را دقت کنید - درست است که ربط قراردادی و تشریحی است اما توقف تکوینی است. به خاطر این که درست است که مرتبط شدن صلاۀ با طهارت، کار شارع است و این ربط، تکوینی نیست؛ اما وقتی شارع آمد و صلاۀ را با طهارت مرتبط کرد و انشاء ربط کرد، این ها اعتباری است اما آن موقع در این فضا، صلاۀ دیگر متوقف بر طهارت می شود. نمی شود بدون طهارت، صلاۀ محقق شود. ایشان می گوید این توقف، عقلی است. لذا همان طور که در بحث مقدمه ی واجب از ایشان خواندیم الان هم می گویند که ما در بحث مقدمه ی واجب گفتیم که ما دیگر مقدمه ی شرعی نداریم. مقدمه ی شرعی، از جهت توقف، مقدمه ی عقلی است. چون حیث توقفش هیچ فرقی با حیث تکوین ندارد. فرقی در مرحله ی سابق است. مرحله ی سابق یعنی این که این ربط، یک جا ثبت بالتکوین، یک جا ثبت بالتشریح. اما بعد از این که این ربط ثبت بالتشریح، دیگر توقف عقلی است.

### قسم سوم ربط:

قسم سوم وقتی است که ربط را فعل اختیاری ما - نه شارع یا تکوین - انجام دهد. یعنی نه کار خداوند است بما این که خالق است و نه کار خداوند است بما این که شارع است.

یعنی ایشان می خواهد بفرماید که اگر ما بخواهیم آن سه قسم را جدا کنیم این طوری جدا می کنیم که یک بار از این جهت بررسی می کنیم که فعل الهی است و خداوند هم حیثش، حیث این است که خالق است، این ربط تکوینی می شود؛ یک بار حیثش این است که شارع است، تشریح می کند، قرارداد می کند، این ربط تشریحی می شود؛ اما گاهی هم این ربط، فعل من است. مثلا من عهد می کنم که این کار را انجام بدهم. وقتی عهد می کنم، با این فعل اختیاری، ربطی به وجود می آورم. وقتی نذر می کنم، با این فعل اختیاری، ربطی به وجود می آورم. ایشان می فرماید قسم ثالثی داریم:

و ثالثة یكون أمرا خارجيا ثابتا بفعل نفس الشخص.

دیگر ربطی به فعل الهی ندارد. قسم اول، فعل الهی بود تکوینا، قسم دوم فعل الهی بود تشریعا، قسم سوم فعل من است و کاری به فعل خداوند ندارد. مثال هم می زنند:

كما فی موارد النذر بل القمار...

می گوید در قمار هم همین طوری است. وقتی کسی در قماری شرکت می کند خودش را ملتزم می کند، یک ارتباطی، یک تعهدی برای خودش قائل است که این کار را بکند، اگر باخت فلان مبلغ را پرداخت کند. این ربط، فعل خودش است. حالا چه در قمار چه در مثل نذر و عهد. این "بل" هم

برای این است که بگوید همه اش هم در محدوده ی مسائل مشروع نیست. می خواهد بگوید همه اش ربط است دیگر.

فیربط إعطاء الشئ بفعل...

می گوید نذر من این است که اگر پسر آمد فلان چیز را صدقه می دهم، یا اطعام می کنم، یا اگر این بازی را باختم، این کار را می کنم. ایشان می گوید این ها ربط است.

بعد هم نتیجه می گیرد:

إذا عرفت ذلك يظهر لك أن الشرط بمعنى الربط لا يختص بالالزام في ضمن العقود...

می گوید شیخ این جا حق دارد. می توانیم شرط به معنای ربط، اختصاصی به ضمنی ندارد بلکه در ابتدائی ها هم مثل نذر و عهد وجود دارد.

بل ... یصح اطلاقه علی الالتزامات الابتدائیة...

این جا نیآورده است اما در مصباح الفقاهة جلد پنجم که مساله ی حقیقت شرط را بحث می کند یک جمله ی تکمیلی قشنگ هم می آورد. آن جا گفته است اصلا ربط های تکوینی همه ابتدائی هستند. گفته اند که اگر من قائل به ربط شدم و ربط را هم اعم از ربط تکوینی و تشریحی و قراردادی دانستم، به تکوینی ها که نگاه می کنم می بینم همه ی آن ها ابتدائی هستند.



حالا دو سه تا نکته را توجه کنید.

اشکال اول به مدعای صغروی محقق خوئی (خلط حقیقت و اعتبار در عقلی دانستن توقف در معنای ثانی ربط):

نکته ی اولی که همین ابتداء باید با ایشان مطرح کنیم این است که اگر من گفتم ربط یا حقیقی است یا اعتباری، دیگر نمی توانم در فضای ربط اعتباری، توقف عقلی درست کنم. این خلط حقیقت و اعتبار است. نمی شود من بگویم ربط این جا قراردادی است اما توقف عقلی است. یعنی واقعا سازگار نیست که بگویم یک ربطی دارم که ثبت بالتکوین - خب توقف در این جا عقلی است - و یک ربطی دارم ثبت بالتشريع و الاعتبار، بعد بگویم در فضایی که این ربط ثبت بالاعتبار، توقف عقلی است!

اشاره ای به رسوخ خلط مذکور در عبارات آخوند:

این از آن نوع خلط هایی است که حالا ما در مشاوراتی که در باب احکام وضعیه ذیل همان بحث های خودمان در اصول، به دوستان می دهیم گفته ایم که آخوند در قسم اول همین خلط را کرده است. خلاصه این خلط در اصول هست. من نمی توانم بگویم که این ربط، تشریعی و قراردادی است ولی توقف عقلی است. می دانید آخوند هم در قسم اول احکام وضعیه مثال زده است به سببیه للتکلیف، مانعیه للتکلیف، رافعیه للتکلیف، یعنی با تکلیف کار کرده است - بر خلاف قسم دوم که با

"مكلف" به " دارد کار می کند، حالا به این کاری نداریم - بعد آخوند گفته است که سببیت این جا تکوینی است. بعد به خودش گفته است در این سببیت تکوینی، استصحاب جاری است یا نیست؟ گفته است جاری نیست. چون این جعل، تکوینی است و در تکوینیات استصحاب جاری نمی شود. بعد به خودش اشکال کرده است مگر شما وجود زید را برای ترتب وجوب نفقه ی همسرش استصحاب نمی کنید؟! خب این جا هم استصحاب بقاء یک تکوینی را برای ترتب وجوب بکنید. مگر قائل به سببیت دلوک نیستید؟ وقتی دلوک سبب است، وجوب صلاة بر آن بار می شود. شما بیاید این سببیت تکوینی را برای آمدن وجوب صلاة درست کنید. آخوند به خودش جواب داده است که نمی شود چون سببیت تکوینی است و ترتب وجوب تکوینی است نه اعتباری. همه هم به آخوند اشکال کرده اند که چطور ممکن است یک امر اعتباری بر یک امر تکوینی، تکوینا مترتب شود؟! خب حضرت آقا! چطور ممکن است که از یک ربط اعتباری، یک توقف عقلی در بیاید؟!

إن قلت - چون در مقدمه ی واجب هم این بحث ها را کرده ایم إن قلت را مختصر می گویم - که لغو باشد. لغویت که بحث عقلی نیست. شما این طوری بگویید که شما اگر جعل شرطیت کردید بعد این توقف از بین برود خب شرط شما لغو می شود. خب لغو شود. البته اگر فرض کنیم که لغو شود. چون ممکن است برای آن جعل، فوائد أخرایی وجود داشته باشد. چون اعتبار در آن جا خفیف المئونة است. ترتب اثر بر اعتبار خیلی مئونه ندارد. ولی واقعا این را نمی فهمیم که حضرت آیت الله خوئی از این طرف بگوید که ربط جعلی و قراردادی است و از طرف دیگر بگوید که توقف عقلی است.

## اشکال دوم به مدعای صغروی محقق خوئی (محصل نداشتن قسم ثالث ربط):

نکته ی دوم این است که ما سومی را هم اصلاً متوجه نشدیم. حالا این قسم سوم در عبارات مصابح ایشان نیست. من خواستم امانت رعایت شود. قسم سوم این بود که:

ثالثهٌ یكون أَمراً خارجياً ثابتاً بفعل نفس الشخص..

خب سوال این است که فعل نفس شخص، ربط تکوینی ایجاد می کند یا ربط اعتباری؟ بالاخره فعل یک فرد، یا در تکوین اثر می کند یا در اعتبار اثر می کند. خب ما که قسم سومی دیگر نداریم حضرت آقا! فرض کنید که بنده به گردن خودم می گذارم که اگر فرزندم آمد صدقه بدهم، یا به گردن خودم می گذارم که در قمار اگر بازی را باختم، اطعام کنم. همین مثال هایی که شما زدید. اشکالی ندارد. این فعل شخص - که می گوئید ثابتاً بفعل الشخص - قسم ثالث که نیست. یا این فعل شخص، یا یوثر به این که تکویناً یک ربط درست می شود یا فعل شخص، در وعاء اعتبار عقلائی ربط را درست می کند. قسم سومی دیگر نداریم.

لذا حق با محقق ایروانی است. ایشان مطلب را از محقق ایروانی گرفته است و سه تایش کرده است. محقق ایروانی از اول گفته است شرط یعنی ربط و ربط هم دو جور است یا قراردادی است و یا تکوینی است. یا تکویناً ربطی به وجود می آید و من به آن شرط می گویم یا در وعاء اعتبار به وجود می آید. منتهی گاهی این اعتبار، اعتبار عقلائی است و گاهی هم اعتبار عقلائی ممضاً از سوی شارع است و گاهی هم اعتبارات عقلائی است که ریشه ی عقلائی بما هم عقلائی ندارد بلکه ریشه ی

عقلائی بما هم عاطفیون یا بما هم انفعالیون دارد. ولی بالاخره همه قرارداد هستند، اعتبار هستند. اگر در عبارات عقلائی، ربا بود، قمار بود، بالاخره اعتبار است دیگر. انصافاً این که بگویم "ثابتاً بفعل الشخص"، ابهام دارد. این "ثابتاً" یا یک ثبوت تکوینی است یا یک ثبوت اعتباری است. خدا مرحوم آقای طباطبائی را رحمت کند. لذا آخرش این می شود که موجود یا حقیقی است یا اعتباری است. یا یک ربط حقیقی شکل می گیرد یا یک ربط اعتباری. تفاوت این که معتبر شارع است یا معتبر عقلاء هستند یا اصلاً خودم اعتبار کردم - که حالا این هم محل بحث است - دخلی در اعتباری بودن ندارد.

البته ریشه ی این اشکال ایشان به مبنایی که ایشان در بحث اعتبار دارد بر می گردد. آن جا هم در بحث وضع، در بحث اعتبار، در چند جا ما با استاد اساتذہ ی بزرگوار خودمان این مشکل را داشتیم. این بر می گردد به این که اعتبار در تحلیل ایشان مقداری به هم ریخته است. و إلا این که می گویم این ربط "ثابتاً بفعل الشخص"، ابهام دارد و انصافاً ما متوجه نمی شویم. لذا اگر ما شرط را به معنای ربط گرفتیم، دو جور ربط بیشتر نداریم. یا ربط تکوینی است یا ربط اعتباری است. ربط چه تکوینی باشد چه اعتباری باشد، تکلیفش روشن است. اگر تکوینی باشد، توقف هم تکوینی و عقلی است و اگر اعتباری باشد، توقف هم اعتبار است یعنی در وعاء اعتبار این توقف وجود دارد. لذا ما ابتداءً این توضیحات ایشان را متوجه نمی شویم.

البته عبارت ایشان در مصباح، یک مقدار، جمع و جورتر است. حالا من دو تا نکته از عبارت مصباح ایشان بگویم تا ادای امانت هم بشود. این توضیحات فوق، از تنقیح بود. حالا ما که محضر شریف

ایشان را درک نکردیم و این شاء الله بد فهمی ما را می بخشند چون بالاخره داریم با تقریرات ایشان کار می کنیم. در مصباح، در همین جلد پنجم، وقتی به بحث "التحقیق فی معنی الشرط" می رسند باز همین تعبیر را دارند:

الظاهر أن الشرط فی جميع الموارد قد استعمل بمعنى واحد و هو الربط و الارتباط و الاناطة...

بعدا می گویم که این جا کمی روان تر است.

و لیس له معنی عرفی و معنی اصطلاحی...

که می خواهند حرف شیخ را رد کنند. این را بعدا بحث می کنیم که باید آقای خوئی جواب شیخ را بدهد. اگر می خواهد ربط ثابت شود باید آن استدلال شیخ را رد کنند.

پس شرط یعنی ربط و اناطة و:

و هذه الاناطة قد تكون أمرا تكوينيا كالشروط التكوينية كتقيد المعلول بعلته...

این مثال خیلی خوبی است و درست هم هست.

فوجود العلة شرط لوجود المعلول تكوينيا و قد تكون أمرا شرعيا و إناطته جعلية ... و من ذلك شروط الصلاة و بقية العبادات...

بعد می فرمایند:

نعم! فی المعاملات الشروط جعلية محضة و هی الربط...

این را فردا توضیح می دهیم که این دفعه تفکیک بین معاملات و عبادات می کنند. فرمایششان در مصباح یک ذیلی دارد که در تنقیح نیست. می گوید "جعلیه محضه". این تکمله را عرض خواهم کرد. آخرش هم به همین بر می گردد که ما واقعا نمی توانیم سه چهار جور ربط داشته باشیم. ما یا ربط تکوینی داریم و یا ربط قراردادی داریم. تفاوتی نمی کند که جاعل من باشم یا عقلاء باشد یا شارع باشد همگی اعتبار می کنند. یا خالق کون است که تکوین را درست می کند.

فللكلام تتمه إن شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.